

تحلیل الگوی کنشی و زنجیره‌های روایی گریماس در حکایت «گذر سیاوش از آتش» از شاهنامه فردوسی

نیلوفر محمودی^۱ و آریتا رهنورد کهنه شهری^{۲*}

چکیده

روایت‌شناسی، مجموعه‌ای از گرامرهای کلی و واحدی است که در خصوص سبک‌های مختلف روایی به کار بسته می‌شود. گریماس یکی از روایت‌شناسان ساختارگرا است که سعی در بهبود نظریه پراپ داشته است. در این پژوهش، داستان حماسی «گذر سیاوش از آتش» بر اساس الگوی کنشی گریماس و زنجیره‌های روایی الگوی وی بررسی شده است. همچنین عملکرد دوگانه الگوی گریماس با توجه به کنش‌گرهای متقابل، مورد بررسی قرار گرفته است. این مقاله با شیوه تحلیلی - توصیفی تلاش می‌کند تا موقعیت‌ها و کنش‌گرهای دوگانه الگوی گریماس را در حکایت «گذر سیاوش از آتش» بررسی نماید و به این پرسش پاسخ دهد که آیا این حکایت، بر الگوی کنشی گریماس انطباق دارد یا خیر؟ این نتیجه به دست آمد که حکایت «گذر سیاوش از آتش» از کتاب «شاهنامه» فردوسی دارای دو موقعیت متعادل نخستین می‌باشد که با ورود سیاوش به آتش، روایت وارد موقعیت نامتعادل میانی شده و در نهایت با سربلندی سیاوش، تعادل پایانی شکل می‌گیرد. بنابر این گفته می‌شود حکایت مزبور بر الگوی کنشی گریماس منطبق می‌باشد.

کلید واژه‌ها: گریماس، سیاوش، شاهنامه، الگوی کنشی.

۱- دانشجوی کارشناسی گروه آموزش ابتدایی واحد خوی، دانشگاه فرهنگیان، خوی، ایران.

mahmoudiy.799@gmail.com

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، ارومیه، ایران. (نویسنده مسئول)

az_rahnavard@yahoo.com

۱- مقدمه

بازخوانی و تبیین روایات کهن ادبی بر اساس نظریه‌های جدید، می‌تواند به معارف نوینی در منظومه زبانی بینجامد که زمینه‌ساز ظهور آثار بین‌الملل از ادبیات کلاسیک می‌باشد. ادبیات کهن فارسی، به دلیل دارا بودن دامنه وسیع و عمق معنایی، جوانب بیشتری برای تحلیل دارد که زمینه تحول انواع قالب‌های روایی را فراهم می‌سازد. «در سنت تحلیل ادبیات داستانی ما، معمولاً شروع ادبیات داستانی و داستان کوتاه را سال ۱۳۰۰ هـ.ش با «یکی بود یکی نبود» جمال زاده می‌دانند». (دزفولیان و مولودی، ۱۳۸۸: ۸۶) ادبیات داستان و حکایت فارسی، به حکم ضرورت، مضامین جدیدی را به عرصه معناساختی زبان می‌افزاید که تحت تأثیر ابعاد هنجاری جامعه، تدوین می‌گردند. «صاحب نظران، آثار منظوم و منثور روایی در ادبیات فارسی پیش از این دوره را به طور کلی، «قصه» یا «حکایت» نامیده‌اند و برخی ویژگی‌های کلی مانند خرق عادت، پیرنگ ضعیف، مطلق‌گرایی، استقلال حوادث و مانند این‌ها را برای این «قصه» برشمرده‌اند». (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۶۱)

یکی از کارآمدترین روش‌های بیان موضوع، جهت‌القای آموزه‌ها و جذب مخاطب، تأثیرگذاری با استفاده از روایت است که مسأله مورد نظر را در قالب عناصر علت و معلولی در یک توالی زمانی از حوادث و رویدادها نقل می‌کنیم. «روایت‌شناسی، مجموعه‌ای از احکام کلی درباره ژانرهای روایی، نظام‌های حاکم بر روایت (داستان‌گویی) و ساختار پیرنگ است». (مکاریک، ۱۳۹۴: ۲۵) ساختار و دستور پیرنگ در علم روایت‌شناسی، به دنبال مشخص ساختن کوچک‌ترین واحدهای معنایی رویدادها شکل می‌گیرد که اولین مطالعه علمی صورت گرفته در مورد روایت‌ها را فردی به نام ولادیمیر پراپ، انجام داده است. «مهم‌ترین اثر وی تحت عنوان «ریخت‌شناسی افسانه‌های قومی» تحوّل در زمینه مطالعه داستان‌های ملی و قومی تلقی شد». (معمارزاده و فاضلی، ۱۳۹۴: ۱) بعد از مطالعات پراپ، ساختارگرایی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفت؛ به گونه‌ای که طرح پدیده‌های جزئی یک روایت در یک مجموعه مرتبط با یکدیگر، طراحی مستقل و جداگانه عناصر روایی زمان را متحوّل ساخت. «ساختارگرایی ادبی در گام نخست می‌کوشد تنوعات بی‌پایان شخصیت‌هایی را که در داستان‌ها و رمان‌ها می‌بینیم، به تعداد محدودی نقش که معمولاً با

رابطه‌ای ثابت در کنار هم قرار می‌گیرند، تقلیل دهد». (برتنس، ۱۳۹۵: ۹۲) روش پراپ، الگوی بسیاری از ساختارگرایان از جمله گریماس قرار گرفت. «گریماس برخلاف پراپ که دسته‌بندی هفت‌گانه‌اش را از شخصیت‌های حکایتی عامیانه، خاص این حکایت‌ها می‌دید و آن را تعمیم نمی‌داد، معتقد است می‌توان تعداد اندکی از الگوهای کنش‌های شخصیت را یافت و از این الگو منطق جهان داستان را آفرید». (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۶۳)

الگوی روایت‌شناسی گریماس، به دلیل ساختار انعطاف‌پذیر، قابلیت انطباق با گونه‌های ادبی زبان‌های مختلف را داراست؛ به نحوی که می‌توان بافت اصلی روایات را بر اساس آن تحلیل نمود. «تاکنون روایات زیادی با استفاده از نظریات روایت‌شناسی، از جمله نظریه گریماس بررسی شده است. شاهنامه و به تبع آن، سایر آثار حماسی، یکی از منسجم‌ترین آثار روایی است». (دزفولیان و دیگران، ۱۳۹۸: ۹)

در این پژوهش، داستان «گذر سیاوش از آتش»، با توجه به نظریه روایت‌شناسی گریماس بررسی خواهد شد تا میزان انطباق این شاهکار حماسی با یکی از مهم‌ترین و تکوین یافته‌ترین نظریات روایت‌شناسی آشکار گردد.

۱. بیان مسأله

آژیرداس ژولین گریماس، به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان معناشناسی روایت، به اصلاح ساختاری نظریه پراپ پرداخته و با انتشار «معناشناسی ساختاری» (۱۹۶۶) و «درباره معنا» (۱۹۷۰)، تعداد عملکردها، توالی آن‌ها و ساختار حاکم بر روایات را یکسان دریافت می‌نماید. وی حکایات را در راستای استقرار نظام روایی منسجم، از حالت متعادل اولیه به سمت ناترازمندی میانی پیش می‌برد که در نتیجه نقض یا فقدان قراردادهای رخ داده است. پایان حکایت نیز بر اساس این الگوی واحد، دلخواه خواننده داستان است که به سمت یک تعادل پایانی حرکت می‌نماید.

متون کهن حماسی از مؤلفه‌های مهم در حوزه پژوهش‌های ادب فارسی است. «شاهنامه فردوسی» یکی از آثار فاخر در ارائه محتوا و آموزه‌های حماسی ایران زمین محسوب می‌شود. این اثر به لحاظ ویژگی‌های خاص، در عرصه‌های گوناگون قابلیت پژوهش را دارد. مسأله قابل طرح

این است که فردوسی، شاهنامه را در قالب مثنوی و با شیوه و شگرد حکایت‌پردازی و تمثیل ارائه کرده است که درون مایه آن اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ ایران زمین را نقل می‌کند؛ به عبارت دیگر، طرح جامع این اثر که مورد توجه شاعر بوده است، پایه‌های محتوایی آن را بر یک واحد کلی حماسی سازمان داده است؛ در نتیجه، بررسی محتوای واحد و جامع این اثر، طبق الگوهای ساختارگرایی، مورد توجه اندیشمندان بوده است.

این مقاله، قصد دارد، در بررسی و تحلیل «شاهنامه فردوسی» بر اساس الگوی گریماس، جنبه‌های پنهان حکایت «گذر سیاوش از آتش» را بنمایاند. تحلیل ساختاری روایت مذکور با رویکرد گریماس، می‌تواند محقق را یاری کند تا به پاسخ منطقی و علمی در زمینه فرم و ساخت برسد. محقق امیدوار است بتواند، به ارتباط درون متنی حکایت «گذر سیاوش از آتش» با الگوی کنشی و زنجیره‌های روایی گریماس دست یابد که شاعر را خواه ناخواه تابع خود ساخته است. جنبه مبهم و مجهول در تطبیق با الگوی این اندیشمند ساختارگرا، این است که آیا این اثر می‌تواند با نگرش و رویکرد الگوی کنشی گریماس سنجیده شود و ما را به نتایج یکسان در ارائه الگوی گزاره‌های ساختی و زبانی برساند؟

۱-۲. سؤالات تحقیق

- ۱) آیا حکایت «گذر سیاوش از آتش» از کتاب شاهنامه فردوسی بر الگوی کنشی گریماس، انطباق دارد؟
- ۲) انطباق پی‌رفت حکایت «گذر سیاوش از آتش»، با زنجیره‌های روایی گریماس به چه نحوی می‌باشد؟

۱-۳. اهداف و ضرورت تحقیق

هدف این مقاله پژوهشی، مطالعه دستور زیربنایی و سازنده روایت‌ها توسط گریماس می‌باشد که منجر به پی بردن به روابط نوینی از جزء و کل کنش‌گرهای روایت می‌گردد؛ بنابراین این بررسی

کنش‌گرهای اثر «شاهنامه» نیز طبق این الگو، روابط جدیدی را برایمان روشن می‌سازد که حائز اهمیت می‌باشد.

۴-۱. پیشینه تحقیق

در زمینه اثر ارزشمند شاهنامه و بررسی حکایتی خاص با رویکرد روایت براساس نظریه گریماس، پژوهش‌های چندی صورت گرفته‌است، از جمله:
- مقاله‌ای از نیک فر، مهشید؛ فتوحی تکانتپه، سوسن: «مقایسه روابط شخصیت‌ها در داستان زال و رودابه و سیاوش و سودابه بر اساس الگوی کنشگر گریماس» سال (۱۳۹۷)

۱ - بحث و بررسی

۱-۲. ساختارهای نحوی روایت

گریماس در پی ایجاد ارتباط میان عناصر علت و معلولی روایت در توالی زمانی، سه زنجیره یا توالی را در جریان ژانرهای مختلف ادبی و غیرادبی مطرح می‌سازد که همچون سه قاعده نحوی مورد استفاده قرار می‌گیرند. «در نظر گریماس، کنش‌گرها در پیوند با یکدیگرند و روایت را بر اساس سه زنجیره پیش می‌برند. او از سه پی‌رفت اصلی همچون سه قاعده نحوی نام می‌برد». (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۶۲) «این سه زنجیره که برای بررسی توالی روایی گوناگون استفاده می‌شوند، عبارت‌اند از: ۱- زنجیره اجرایی (آزمون‌ها و مبارزه‌ها)، ۲- زنجیره میثاقی (بستن و شکستن پیمان‌ها)، ۳- زنجیره انفصالی (رفتن‌ها و بازگشتن‌ها)». (اسکولز، ۱۳۹۸: ۱۵۴) فردوسی، شاعر حکایت پرداز، در این قسمت از شاهنامه، از عامل معنوی قضا و قدر الهی که بسیار یاری‌دهنده و فعال است، بهره می‌جوید و فضای داستان را تحت تأثیر جنبه‌های اعجازی قرار می‌دهد و این کنش را برخاسته از پاک‌سیاوش و نمود مشیت الهی می‌داند. راوی بدون آنکه به قضاوت بنشیند، داستان را روایت می‌کند و مخاطب از فحوای حکایت به برداشت‌های اخلاقی می‌رسد. پایبندی و ایمان راسخ و «نه گفتن به امیال شهوانی» براساس نظریه مربع معنایی، خواننده را به نتیجه اخلاقی می‌رساند. هر سه زنجیره الگوی گریماس بر این حکایت قابل انطباق است. نکته‌ای که باید به آن

توجه داشته باشیم، این است که «بنابر عقیده گریماس گاه هر شش عنصر در یک روایت دریافت می‌شود و گاه نیز شماری از آنها حضور دارند» (حسن‌زاده و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۳)؛ بنابراین وجود هر سه زنجیره در هر روایتی انتظار نمی‌رود.

۱-۱-۲. زنجیره اجرایی:

این زنجیره، طرح اصلی داستان را نشان می‌دهد؛ بدین‌گونه که بر کنش‌ها و آزمایش‌های موجود در طول حکایت دلالت دارد. همچنین این زنجیره، «به زمینه‌چینی وظایف، نقش‌های ویژه و کنش‌ها و... اشاره می‌کند». (صدقی و گنج‌خانلو، ۱۳۹۵: ۲۹) در حکایت «گذر سیاوش از آتش» نیز، بر کنش‌های سیاوش در آزمایش گذر از آتش اشاره می‌کند که فاعل روایت، چگونگی کنش گذر از آتش را انجام داده‌است. رویدادهای شکل‌دهنده زنجیره اجرایی این داستان به چند دسته کلی تقسیم می‌شود:

الف) اعمالی که مقدمه‌ای برای شکل‌گیری سایر کنش‌های اصلی هستند؛ مثل امیال شیطانی سودابه و محکوم کردن سیاوش، گفت و گوی موبدان زرتشتی، آزرده‌گی خاطر کاووس شاه، چهره زیبای سیاوش و خوی جوانمردی او.

برآمد برین نیز یک روزگار	چنان بد که سودابه‌ی پرنگار
ز ناگاه روی سیاوش بدید	پراندیشه گشت و دلش بردمید
چنان شد که گفتی طراز نخ است	وگر پیش آتش نهاده یخ است
کسی را فرستاد نزدیک اوی	که پنهان سیاوش را این بگوی
که اندر شبستان شاه جهان	نباشد شگفت ار شوی ناگهان
فرستاده رفت و بدادش پیام	برآشفت زان کار او نیک‌نام
بدو گفت مرد شبستان نیم	مجویم که بانبند و دستان نیم
	(فردوسی، ۱۳۹۷: ۳۲۱)

ز سودابه چندی سخن‌ها براند
 که درد سپهبد نماند نهان
 بیاید زدن سنگ را بر سبوی
 دل شاه از اندیشه یابد گزند
 پر اندیشه گشتی به دیگر کران
 بر آتش یکی را بیاید گذشت
 (همان: ۳۳۳)

(ب) رویدادهایی که پایه آن‌ها بر اساس عقاید زرتشتی رخ می‌دهند؛ مثل اثبات بی‌گناهی سیاوش، رسوایی سودابه، برپایی آزمون گذر از آتش و اعتقاد به مشیت الهی.

جهانی نظاره‌شده هم گروه
 میانه برفتی به تنگی چهار
 چنین بود آیین و این بود راه
 یکی خود زرین نهاده به سر
 سخن گفتنش با پسر نرم دید
 کزین سان بود گردش روزگار
 اگر بیگناهم رهایی مراست
 (همان: ۳۳۴)

بیامد بمالید رخ را به خاک
 همه کامه دشمنان گشت پست
 (همان: ۳۳۵)

تو آتش بدین تارک من بیار
 مکافات این بد که بر من رسید
 (همان: ۳۳۶)

(ج) نمونه دیگر این رویدادها، کنش‌های فرعی است که چندان در ساختار طرح روایت تأثیر ندارد؛ مثل ابراز خوش‌حالی از طرف مردم.

ز پهلو همه موبدان را بخواند
 چنین گفت موبد به شاه جهان
 چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی
 که هر چند فرزند هست ارجمند
 وزین دختر شاه هاماوران
 ز هر در سخن چون بدین گونه گشت

نهادند بر دشت هیزم دو کوه
 گذر بود چندان که گویی سوار
 بدانگاه سوگند پرمایه شاه
 سیاوش بیامد به پیش پدر
 رخ شاه کاووس پر شرم دید
 سیاوش بدو گفت انده مدار
 سر پر ز شرم و بهایی مراست

سیاوش به پیش جهاندار پاک
 که از تف آن کوه آتش برست

بدو گفت سودابه کای شهریار
 مرا گر همی سر بیاید برید

چو از کوه آتش به هامون گذشت
خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
همی داد مژده یکی را دگر
که بخشود بر بی گنه دادگر
(همان: ۳۳۵)

۲-۱-۲. زنجیره پیمانی:

این زنجیره، هدف و مقصد اصلی روایت را نشان می‌دهد که آیا در نهایت، داستان به پایان مورد انتظار می‌رسد یا نه. سیاوش پاکی و بی‌گناهی خود را، همانطور که همگان از خوی پهلوانی وی انتظار داشتند، اثبات می‌کند. در نهایت روایت به سرانجام معهود خود می‌رسد. «از نظر روش شناسیک، پی‌رفت میثاقی مهم‌تر از پی‌رفت اجرایی است؛ چرا که نشان می‌دهد وضعیت‌ها در خود نکته مرکزی طرح نیستند، بلکه آنچه ما وضعیت می‌خوانیم در کلمه پذیرش یا رد پیمان است.» (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۶۱) در داستان «گذر سیاوش از آتش»، چندین زنجیره پیمانی وجود دارد که شخصیت‌ها برای عمل یا نقض آن تلاش می‌کنند که به ترتیب ذکر می‌شود:

الف) در آیین زرتشت، برای آزمودن پاکی و بی‌گناهی فردی، رسم بود که وی را از آتش عبور دهند؛ چرا که آتش در دین زرتشت مقدس شمرده می‌شد و این رسم میان موبدان زرتشتی به عنوان عهدی باستانی پذیرفته شده بود. در حکایت «گذر سیاوش از آتش» نیز پیمان گذراندن متهم از آتش، علی‌رغم تردید کاووس شاه، انجام می‌گیرد:

که هر چند فرزند هست ارجمند
دل شاه از اندیشه یابد گزند
وزین دختر شاه هاماوران
پر اندیشه گشتی به دیگر کران
ز هر در سخن چون بدین گونه گشت
بر آتش یکی را بیايد گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند
که بر بی گناهان نیاید گزند
(فردوسی، ۱۳۹۷: ۳۳۳)

در نهایت کاووس شاه، جهت آسایش خاطر خویش، رضایت خود را نسبت به برگزاری مراسم گذر از آتش اعلام می‌کند:

جهاندار سودابه را پیش خواند
همی با سیاوش به گفتن نشاند
سرانجام گفت ایمن از هر دوان
نگردد مرا دل نه روشن روان
مگر کاتش تیز پیدا کند
گنه کرده را زود رسوا کند
(همان: ۳۳۳)

ب) سیاوش از بدو تولد به دستور کاووس شاه، نزد رستم بزرگ شد تا علاوه بر اصول شاهانه، رسم پهلوانی را نیز از تهمتن بیاموزد. به همین جهت، هنگام بازگشت سیاوش به دیار خود، مردم به گرمی از او استقبال کردند و با مشاهده خوی جوانمردی سیاوش، بسیار شیفته وی گشتند. در هنگام برگزاری آزمون گذر از آتش نیز، عده زیادی ناخشنود بودند؛ ولیکن فریادشان نتوانست نظر موبدان زرتشتی را تغییر دهد. مردم با نگرانی منتظر پیروزی پهلوان خود شدند؛ چرا که از سیاوش رادمرد، پیمان پهلوانی و پاکی گرفته بودند.

سراسر همه دشت بریان شدند
بران چهر خندانش گریان شدند
(همان: ۳۳۴)

یکی دشت با دیدگان پر ز خون
که تا او کی آید ز آتش برون
(همان: ۳۳۵)

در نهایت سیاوش بر این پیمان استوار ماند و جوانمردی خود را اثبات نمود. مردم نیز با دست یافتن به نتیجه معهود، خوش حال شدند. در طرف مقابل داستان، سودابه پلید، رسوا گشت:

چو او را بدیدند برخاست غو
چو از کوه آتش به هامون گذشت
سواران لشکر برانگیختند
یکی شادمانی بد اندر جهان
همی داد مژده یکی را دگر
همی کند سودابه از خشم موی
که آمد ز آتش برون شاه نو
خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
همه دشت پیشش درم ریختند
میان کهان و میان مهان
که بخشود بر بیگنه دادگر
همی ریخت آب و همی خست روی
(همان: ۳۳۵)

۳-۱-۲. زنجیره انتقالی:

«این زنجیره دربرگیرنده تغییر وضعیت یا حالتی در داستان است. به عقیده گریماس سیر قصه در بسیاری از روایت‌ها، از منفی به مثبت است.» (قدمیاری و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۹۷) روند داستان به دلیل امیال نفسانی سودابه، همسر کاووس شاه، نسبت به سیاوش دچار تغییر می‌شود و سیر روایی داستان از وضعیت مثبت به منفی تغییر پیدا می‌کند و با پذیرش آزمون گذر از آتش توسط سیاوش، فضای داستان به تعادل اولیه نزدیک می‌شود. نهایتاً با سربلندی سیاوش در این آزمون و آشکار شدن خوی پهلوانی وی، طبق عقیده گریماس، سیر روایی داستان به جهت مثبت حرکت می‌کند. زنجیره‌های انتقالی حکایت عبارت‌اند از:

الف) باز آمدن سیاوش از زابلستان: در این زنجیره، سیاوش به دیار پدری خویش بازمی‌گردد و خوی جوانمردی وی، مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. سودابه با دیدن روی نیکوی سیاوش، مجذوب او گشته و گرفتار امیال نفسانی می‌گردد؛ اما به دلیل دریافت کنش منفی از سوی سیاوش، اقدام به اتهام می‌نماید. در این زنجیره، وضعیت کنش‌گر فاعل (سیاوش) در جهت مثبت به منفی قرار می‌گیرد.

ب) پیشنهاد برپایی آزمایش گذر از آتش: برای تشخیص فرد گناه‌کار و بی‌گناه، طبق آیین زرتشت، سیاوش از آتش عبور می‌کند. تا بی‌گناهی خود را بر همگان، نشان دهد.

ج) سربلندی سیاوش در آزمون: سیاوش از دل آتش، بی‌گزند خارج می‌شود؛ بنابراین، این زنجیره همانطور که گریماس عقیده داشت، در نهایت، از وضعیت منفی به سمت مثبت حرکت می‌کند.

۲ ۴. نظریه کنشی گریماس

گریماس، روایت‌شناسی ساختارگرا است که ساختار روایت را بسیار شبیه گرامر و دستور زبان می‌داند و «اعتقاد دارد که دستور روایت نیز مانند دستور زبان محدود است.» (گرین و لیبهان، ۲۰۰۴: ۱۱۰) بر خلاف متن‌های منفرد و جداگانه، گریماس بر دستور زیربنایی و زنجیره‌های روایی اهمیت می‌دهد. بنابراین، به باور او «همان‌طور که برای شناخت معنای یک جمله باید معنای

واژگان و قاعده‌های دستوری و نحوی را دانست، برای شناخت معنای یک متن نیز باید معنای پی‌رفت‌ها و قاعده‌های دستور داستان را بدانیم». (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۶۲) گریماس برخلاف نظریهٔ پراپ، که عناصر هفت‌گانهٔ خود را صرفاً مختص ساختار یک روایت خاص تعریف می‌کرد، الگوهای کنشی شخصیت‌های روایی خود را تعمیم داده و معتقد است که می‌توان تعداد اندکی از این الگوها را شناسایی کرد. «یک زنجیرهٔ روایی از طریق دو کنش‌گر که ارتباط آن‌ها کنش‌های اساسی را پدید می‌آورد، به تقابل‌های دوگانه اجازهٔ حضور می‌دهد». (گرین و لیبهان، ۲۰۰۴: ۱۱۰) بنابر این روایت، با ظهور شش کنش‌گر متقابل در مناسبات، در بافت اولیهٔ داستان شکل می‌گیرد که طبق الگوی کنشی گریماس، چنین معرفی می‌شوند: فرستنده / گیرنده، فاعل / مفعول، یاری‌دهنده / بازدارنده. «در حالت واقعی، این خواننده است که برای مثال مشخص می‌کند یک شخصیت خاص، نقش یاری‌رسان دارد و یا ضدقهرمان». (برتس، ۱۳۸۴: ۸۶) فرستنده، عامل انتقال جریان اصلی حکایت به گیرنده می‌باشد که می‌تواند نقش انسانی یا غیرانسانی داشته باشد. گیرنده، به عنوان قهرمان یا ضدقهرمان حکایت، موضوع شناسایی شده را دریافت می‌کند؛ به عبارتی، موضوع اصلی بر وی اعمال می‌گردد. فاعل، عامل یا عاملان اجرای حکایت هستند که رویداد اصلی حکایت را بر روی گیرنده، اعمال می‌نمایند. منظور از مفعول، شیء ارزشی یا هدف گیرنده است که رویداد اصلی در راستای تحقق یا عدم تحقق آن، رخ می‌دهد. یاری‌دهنده، نیروی شتاب‌دهنده‌ای برای گیرنده محسوب می‌شود که برخلاف بازدارنده، تحقق اهداف گیرنده را تسریع می‌بخشد.

۳ ۴. داستان «گذر سیاوش از آتش» بر اساس الگوی کنش‌گر و تقابل دوگانهٔ گریماس

سیاوش، فرزند کاووس، شاه خیره‌سر کیانی است که پس از تولد، رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم به او می‌آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه به سیاوش دل می‌بندد؛ اما او که آرم و حیا و پاک‌دامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد و به همین دلیل، از جانب سودابه متهم می‌شود. کاووس شاه که از این اتهام سنگین بر پسرش، سخت آشفته گشته، دستور آماده‌سازی مراسم مقدس گذر از آتش را صادر می‌کند. آتش، به عنوان

الطاف مقدس زرتشتیان، دارای خاصیت تشخیص گناه‌کار از بی‌گناه محسوب می‌شد؛ به این ترتیب که اگر فردی در ایران باستان به خطایی محکوم می‌گشت، داخل آتش افکنده می‌شد تا در صورت بی‌گناهی، سالم و منزّه از آتش بیرون آید و در صورت گناه‌کار بودن، خطایش بر همگان آشکار گردد. سیاوش به دلیل اطمینان از بی‌گناهی و بنیه پهلوانی خود، آزمایش گذر از آتش را می‌پذیرد و وارد آتش‌کده می‌گردد. در نهایت، به تندرستی و چابکی و چالاکی به همراه اسب سیاهش از آتش عبور کرده و تندرست بیرون می‌آید. عبور سرفرازانه سیاوش، به مدت سه شبانه‌روز در ایران باستان جشن و سور اعلام گردید که ایرانیان از شب سه‌شنبه آخر سال تا روز آدینه، در سراسر کشور، به شادمانی و سورچرانی مشغول شدند. از آن پس، به یاد پاکی سیاوش، بهرام شید یا شب سه‌شنبه آخر سال، در ایران جشن گرفته می‌شود و مردم با پریدن از آتش، به احیاء اسطوره‌ها و فرهنگ متمدن خود می‌پردازند. «برخی، منشاء چهارشنبه‌سوری را به قبل از اسلام و مربوط به زرتشتیان دانسته‌اند ولی با توجه به این که در ایران باستان و قبل از اسلام، هفته وجود نداشته و به جای هر هفته، سی روز ماه را نامی بوده‌است که نام هیچ یک از روزها، چهارشنبه نیز نبوده‌است؛ بنابر این چهارشنبه را در دوره اسلامی به آن افزودند و منشاء آن جشن سوری معرفی گردیده است». (عزیزی و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۰۲)

۱-۳-۲. موقعیت نخست

فردوسی، ابیات ذیل را زمینه ورود به حکایت قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر آن را براعت استهلالی برای بیان داستان بعد تعریف می‌کند. روحانیان زرتشتی و همراهان (فرستنده) کاووس شاه (فاعل)، جهت اطمینان خاطر او (شیء ارزشی)، پیشنهاد به آتش افکندن سیاوش را مطرح می‌کنند.

چنین گفت موبد به شاه جهان
 چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی
 که هر چند فرزند هست ارجمند
 وزین دختر شاه هاماوران
 ز هر در سخن چون بدین گونه گشت
 چنین است سوگند چرخ بلند
 که درد سپهد نماند نهان
 بیاید زدن سنگ را بر سبوی
 دل شاه از اندیشه یابد گزند
 پر اندیشه گشتی به دیگر کران
 بر آتش یکی را بیاید گذشت
 که بر بی گناهان نیاید گزند
 (فردوسی، ۱۳۹۷: ۳۳۳)

سیاوش، برای اثبات بی‌گناهی خود، آزمایش گذر از آتش را می‌پذیرد:

سیاوش چنین گفت کای شهریار
 اگر کوه آتش بود بسپرم
 که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
 ازین تنگ خوار است اگر بگذرم
 (همان: ۳۳۳)

سیاوش به عنوان فرد مظنون و گناه‌کار که باید از آتش بگذرد، گیرنده این کنش به حساب می‌آید. همچنین مکر سودابه، به عنوان کنش‌گر یاری‌گر در این موقعیت محسوب می‌گردد؛ چرا که فرایند آزمودن سیاوش را تسهیل می‌نماید. از طرف دیگر، عشق و محبت کاووس‌شاه به فرزند خود، سیاوش، به عنوان کنش‌گر مخالف در نظر گرفته می‌شود که مانع در آتش افکندن سیاوش است.

فردوسی در طول حکایت، این باور را برای مخاطب ایجاد می‌کند که نفس انسانی، اگر در راه درست گام بگذارد، به خواسته‌های زیبایش خواهد رسید و اگر جز این کند، یعنی به راه خلاف برود، به رسوایی می‌رسد.

۲-۳-۲. موقعیت دوم روایت

کاووس‌شاه، دستور می‌دهد تا دشتی پر از هیزم آماده کنند و آتشی بزرگ برپا نمایند تا آزمایش گذر سیاوش از آتش انجام گیرد.

هیون آرد از دشت، صد کاروان
جهانی نظاره شده هم گروه
چنین بود آیین و این بود راه
که بر چوب ریزند نفت سیاه
دمیدند گفتی شب آمد به روز
زبانہ بر آمد پس از دود، زود
بر آن چهر خندانش گریان شدند
(همان: ۳۳۴)

به دستور فرمود تا ساروان
نهادند بر دشت هیزم دو کوه
بدان گاه سوگند پرمايه شاه
وز آن پس به موبد بفرمود شاه
بیامد دو صد مرد آتش فروز
نخستین دمیدن سیه شد ز دود
سراسر همه دشت بریان شدند

این موقعیت نیز به عنوان یک کنش اجرایی، مقدمه‌ای برای طرح اصلی روایت به کار رفته است. کاووس شاه (فاعل)، به خدمت‌گزاران (فرستنده) خود دستور برپایی آتش (کنش‌گر یاری‌گر) می‌دهد تا بی‌گناهی پسر خود (شیء ارزشی) را بر همگان اثبات نماید. در این میان، ناراحتی مردم و طرفداران سیاوش به عنوان کنش‌گر مخالف در نظر گرفته می‌شود. همچنین سیاوش به عنوان فرد شرکت‌کننده در آزمایش آتش، گیرنده محسوب می‌گردد. فردوسی در داستان، توصیه به پرهیزگاری دارد. از دید او، اگر انسان ایمان قلبی به خداوند داشته باشد، خداوند در همه حال مراقب او خواهد بود.

۳-۲-۳. موقعیت سوم روایت

در این مرحله، طرح و ساختار اصلی روایت شکل می‌گیرد. سیاوش سوار بر اسب سیاه خود، وارد آتش مهیبی می‌گردد که یک دشت طرفدار او، نگرانش هستند.

نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت
کسی خود و اسب سیاوش ندید
که تا او کی آید ز آتش برون
(همان: ۳۳۵)

سیاوش سیه را به تندی بتاخت
ز هر سو زبانہ همی بر کشید
یکی دشت با دیدگان پر ز خون

سیاوش (فاعل و فرستنده) برای رسیدن به هدف (اثبات پاکی خود)، از آزمایش گذر از آتش (یاری‌گر) یاری می‌جوید و در این راه، مردمی که به پاکی او یقین دارند، او را یاری می‌رسانند. قضا و قدر الهی یاری‌گر سیاوش و نیروی مخالف مکر سودابه است. سیاوش فاعل است، اما نقش فرستنده و گیرنده را نیاز ایفا می‌کند. گریماس درباره چهار کنش‌گر فرستنده، گیرنده، فاعل و هدف معتقد است که «در برخی از روایت‌ها می‌توان این چهار مشارک را فقط با دو کنش‌گر عرضه کرد». (اسکولز، ۱۳۹۸: ۱۵۰)

۴-۳-۲. موقعیت چهارم روایت

این موقعیت به عنوان طرح پایانی روایت در نظر گرفته می‌شود. سیاوش، از این آزمایش سرافراز بیرون می‌آید و پاکی و بی‌گناهی خویش را بر همگان اثبات می‌کند.

خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت	چو از کوه آتش به هامون گذشت
که بخشود بر بی گنه دادگر	همی داد مژده یکی را دگر
همی ریخت آب و همی خست روی	همی کند سودابه از خشم موی
نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک	چو پیش پدر شد سیاوش پاک
پیاده سپهد پیاده سپاه	فرود آمد از اسپ کاووس شاه
ز کردار بد پوزش اندر گرفت	سیاوش را تنگ در بر گرفت

(همان: ۳۳۵)

سیاوش در این موقعیت به عنوان کنش‌گر فاعل و فرستنده، به شیء ارزشی روایت، یعنی اثبات پاکی خود دست می‌یابد. گیرنده این موقعیت تمامی مردم، کاووس شاه و سودابه هستند. طبق آیین پهلوانان، توکل به خداوند سبحان، به عنوان نیروی حمایت‌کننده تلقی می‌شود که مناعت از هر مخلوقی، از آن حاصل می‌آید. توکل کردن سیاوش به آفریننده دادگر نیز، در همین راستا به عنوان کنش‌گر یاری‌گر فاعل در نظر گرفته می‌شود.

با توجه به تحلیل موقعیت‌های روایت، باید توجه کنیم که ممکن است الگوی کنش‌گر گریماس، دوگانه و یا چندگانه عمل نماید. برای مثال، آزمایش گذر از آتش، در موقعیت‌های

نخست، دوم و سوم به عنوان کنش‌گر یاری‌گر سیاوش معرفی شد؛ چرا که به کمک این آزمایش، سیاوش می‌توانست پاکی و بی‌گناهی خویش را بر همگان اثبات نماید. اگر از بعد دیگری به این کنش‌گر توجه نماییم، می‌توانیم بگوییم که آزمایش گذر از آتش، به علت برپایی آتش سهمگین، به عنوان مانعی در برابر پیشرفت سیاوش می‌باشد؛ پس باید به عنوان کنش‌گر مخالف در نظر گرفته شود. «ما باید الگوی گریماس را بیش از یک بار برای تحلیل یک متن به کار ببریم و شاید برای مثال دریابیم شخصیتی که در یک داستان فرعی نقش ضد قهرمان را داشته است، در داستان فرعی دیگری نقش یاری‌رسان را ایفا می‌کند». (برتنس، ۱۳۸۴: ۸۶)

۴-۲. طرح کلی موقعیت‌های چهارگانه

کنش‌گرهای نخست و دوم به عنوان کنش‌گرهای آغازین و مقدمه‌ای برای ورود به کنش و طرح اصلی روایت است و در واقع، حالت متعادل آغازین را در بر می‌گیرد. در موقعیت سوم، روایت وارد طرح اصلی می‌شود؛ که با ورود سیاوش به آتش، وضعیت نامتعادل میانی شکل می‌گیرد. موقعیت نهایی چهارم، کنش پایانی طرح اصلی روایت است که با سربلندی سیاوش در آزمون و تحقق امیال مردم ایران زمین، داستان را به سمت تعادل پایانی می‌کشاند. «در موقعیت آغازین هر داستان، وضعیت آرام و متعادلی حاکم است که این وضعیت در اثر حادثه‌ای دگرگون می‌شود. به نظر گریماس بر هم خوردن تعادل آغازین داستان ناشی از نقض قراردادهای ممنوعیت‌ها و یا ناشی از فقدان قراردادهاست که ممکن است این وضعیت تا پایان داستان وجود داشته باشد». (فروزنده، ۱۳۹۲: ۱۹۹)

نتیجه‌گیری

داستان «گذر سیاوش از آتش»، طبق نظریه گریماس از چندین کنش شکل گرفته است که با تقسیم این کنش‌ها به سه دسته و با در نظر گرفتن تقابل‌های دوگانه، سیر وضعیت روایت از حالت متعادل (کنش‌های اول و دوم) به سوی حالت نامتعادل میانی (کنش سوم) تا رسیدن به حالت متعادل پایانی (کنش چهارم) نمایان می‌شود؛ بنابر این می‌توان گفت که این حکایت از شاهنامه، بر الگوی کنشی گریماس انطباق دارد. الگوی کنشی گریماس متشکل از شش کنش‌گر است، اما گاه یک کنش‌گر، چند نقش را ایفا می‌کند. در این داستان، کنش‌گر فاعل پر رنگ تر از سایر کنش‌گرهاست و نقش گیرنده و فرستنده را نیز ایفا می‌کند. همچنین باید در نظر داشت که شخصیت‌های متعددی را می‌توان برای یک روایت برشمرد؛ در صورتی که تعداد کنش‌گرها از شش تجاوز نمی‌کند. (ریمون - کنان، ۲۰۰۵: ۳۸ نقل در اسماعیلی و اسدی امجد، ۱۳۹۲: ۸) سیاوش علاوه بر اینکه فاعل کنش‌هاست، گیرنده و فرستنده آن نیز محسوب می‌شود. کنش‌گر گیرنده، گاه چندین شخصیت است. کاووس شاه، سودابه و مردم همگی گیرنده به شمار می‌روند. کنش‌گر یاری‌گر و مخالف فقط یک شخصیت انسانی نیستند، بلکه گاه یک نیروی درونی و غیرانسانی، همانند حيله، حس انتقام و یا لطف و خواست الهی می‌باشد. گریماس معتقد است که الگوی او گاه چندگانه عمل می‌کند؛ چنانچه عامل آتش هم نقش یاری‌گر و هم نقش مخالف فاعل را ایفا کرده است. در تمامی موقعیت‌ها، کنش‌گر یاری‌گر حضور دارد که در اغلب موارد به عنوان نیروی الهی و یا عاطفی مثبت، به یاری فاعل می‌پردازد؛ بنابر این می‌توان به وجه پهلوانی و جوان مردی سیاوش پی‌برد.

زنجیره‌های روایی عامل اصلی شکل‌گیری روایت است. در زنجیره پیمانی، عمل به عهد باستانی گذر از آتش، رویدادهای بعدی روایت را شکل می‌دهد. همین زنجیره، باعث شکل‌گیری کنش‌های داستان و زنجیره اجرایی می‌شود. نتیجه این کنش‌ها، زنجیره انفصالی را به وجود آورده است که نشان دهنده هماهنگی الگوی گریماس با حکایت «گذر سیاوش از آتش» می‌باشد.

فهرست منابع و مآخذ

الف - کتابنامه

- ۱ - احمدی، بابک، (۱۳۹۷)، *ساختار و تأویل متن*، تهران، مرکز، چاپ بیستم.
- ۲ - اسکولز، رابرت (Scholes, Robert)، (۱۳۹۸)، *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: آگاه، چاپ چهارم.
- ۳ - برتنس، یوهانس ویلم (Bertens, Johannesville)، (۱۳۹۵)، *مبانی نظریه ادبی*، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی، چاپ چهارم.
- ۴ - فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۷)، *شاهنامه فردوسی بر اساس نسخه چاپ مسکو*، تهران: سپهر ادب، چاپ دوم.
- ۵ - لبیهان، جیل (Lebihan, Jill) و گرین، کیت (Green, Kate)، (۱۳۸۳)، *درسنامه نظریه و نقد ادبی*، ترجمه گروه مترجمان، تهران: روزنگار، چاپ اول.
- ۶ - مکاریک، ایرناریما (Macarique, Irnarima)، (۱۳۹۴)، *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه، چاپ پنجم.
- ۷ - میرصادقی، جمال، (۱۳۸۸)، *عناصر داستان*، تهران: سخن، چاپ ششم.

ب - مقالات

- ۸ - اسماعیلی، پریوش؛ اسدی امجد، فاضل، (۱۳۹۲)، «*رویکردی روایت‌شناختی به لیلی و مجنون نظامی و رومئو و ژولیت شکسپیر*»، فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، دوره چهل و ششم، شماره دوم، صص: ۳۰ - ۱.
- ۹ - حسن‌زاده، مینا و دیگران، (۱۳۹۲)، «*تحلیل ساختاری طرح داستان از خم چمبر دولت‌آبادی بر اساس الگوی گرماس*»، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، دوره پنجم، شماره اول، صص: ۳۱-۴۹.

- ۱۰- دزفولیان، کاظم و دیگران، (۱۳۹۸)، «تحلیل الگوی کنشی و زنجیره‌های روایی گریماس در روایت مرگ رستم»، «متن پژوهی ادبی»، دوره بیست و سوم، شماره هشتادم، صص: ۳۲-۷.
- ۱۱- دزفولیان، کاظم؛ مولودی، فؤاد، (۱۳۸۸)، «روایت‌شناسی تاریخ بیهقی؛ بررسی ساز و کار روایت حکایت بوبکر حصیری بر اساس نظریه ژنت»، «مجله تاریخ ادبیات»، دوره هجدهم، شماره شصت و یکم، صص: ۱۰۲-۸۵.
- ۱۲- سلطانی، فاطمه، (۱۳۹۷)، «تحلیل داستان‌های قرآنی بر اساس نظریه کنشی گریماس»، «فصلنامه پژوهش‌های ادبی-قرآنی (دانشگاه اراک)»، دوره ششم، شماره دوم، صص: ۴۴-۳۵.
- ۱۳- صدقی، حامد؛ گنج خانلو، فاطمه، (۱۳۹۵)، «تحلیل ساختار روایی داستان حضرت سلیمان^(ع) و ملکه سبا بر پایه الگوی روایی گریماس»، «فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های ادبی-قرآنی (دانشگاه اراک)»، دوره چهارم، شماره سوم، صص: ۴۶-۲۳.
- ۱۴- عزیزی، علی و دیگران، (۱۳۸۷)، «کنترل چهارشنبه‌سوری»، «پژوهش‌های مدیریت انتظامی (مطالعات مدیریت انتظامی)»، دوره سوم، شماره سوم، صص: ۳۲۲-۳۰۱.
- ۱۵- فروزنده، مسعود، (۱۳۹۲)، «زنجیره‌ها، عناصر و گزاره‌های روایی در داستان بانوی حصاری از هفت‌پیکر نظامی»، «پژوهشنامه ادب غنایی (زبان و ادبیات فارسی)»، دوره یازدهم، شماره بیستم، صص: ۲۱۶-۱۹۷.
- ۱۶- فتوحی تکانیپه، سوسن؛ نیک‌فر، مهشید، (۱۳۹۷)، «مقایسه روابط شخصیت‌ها در داستان زال و رودابه و سیاوش و سودابه بر اساس الگوی کنشگر گریماس»، پنجمین همایش متن پژوهشی ادبی نگاهی تازه به سبک‌شناسی، بلاغت، نقد ادبی.
- ۱۷- قدمیاری، محمد و دیگران، (۱۳۹۹)، «نقد و تحلیل روایت حکایت زن صالحه که شوهرش به سفر رفته بود در الهی‌نامه عطار بر اساس نظریه گریماس»، «مجله شعر پژوهی بوستان ادب (دانشگاه شیراز)»، دوره دوازدهم، شماره دوم، صص: ۲۱۳-۱۸۸.

-
- ۱۸ - مشهدی، محمدامیر؛ ثواب، فاطمه، (۱۳۹۳)، «تحلیل ساختار روایتی داستان بهرام و گل اندام بر پایه نظریه گریماس»، «متن پژوهی ادبی (زبان و ادب پارسی)»، دوره هجدهم، شماره شصت و یکم، صص: ۸۳-۱۰۵.
- ۱۹ - معمارزاده، پیمان؛ فاضلی، سیدحسن، (۱۳۹۴)، «روایت‌شناسی داستان بیژن و منیژه بر اساس الگوی گریماس و ژنت»، «کنفرانس ملی آینده پژوهی علوم انسانی و توسعه»، دوره اول، صص: ۱-۱۷.